

روزگار شوم مردمان خاورمیا نه

آریوما نیا

اکنون پس از چهار دهه روزی نبوده و نیست که در خاورمیانه تماشاگرِ رویدادهائی شگرف همچون جنگها و شورشها نبوده ایم. پر بیراه خواهد بود که سرآغاز آنرا انقلاب ۵۷ در ایران بدانیم، انقلابی که از پی آن ساختاری از اقتدار سیاسی بنیاد گذاشته شد که براسستی باید تئوکراتیسم شیعی نامیده می شد، نخستین تئوکراسی ناب در تاریخ دوهزار و پانصد و چند ساله ابران و تنها تئوکراسی جهان مدرن کنونی که در کانون آن نهاد نوزاد و بنیاد "ولایت فقیه" قرار داشت.



با انقلاب ۵۷ درهای دوزخ بر روی مردم و نسلهای آینده ایران و خاورمیانه گشوده شد و همزمان و پس از آن زبان و گفتار نبرد قدرتهای سیاسی، مذهبی شد و جنگها، شورشها، کشتارها، ویرانیها و همه تیره بختی ها بنام خدا و به نمایندگی او روی می داد.

در این میان حتا دولت سکولار آمریکا نیز در دوران بوش و در گفتار او، بسیج و آرایش نظامی خود را برای جنگ در خاورمیانه، به نام خدا خواند. دولت سکولار اسرائیل هم که همواره کمی تب مذهبی داشت، برافروخته تر از پیش از زبان مذهبی سود جست تا یادمان نرود که آنها، آنگاه که هنگامه و غوغاگری مذهبها بویژه در خاورمیانه در میان باشد، حق پیشکسوتی دارند.

ما بدرستی میدانیم که این آشوب جنگ مذهبها همانگونه که همواره در تاریخ انسان بوده است، درونمایه ای بجز نبرد قدرتهای سیاسی بسود منافع مادی و چیره گی بر منابع انرژی، آزمندی و بیش خواهی آنها ندارد و مشیت الهی در این میان تنها سخن یاره ای است چه امام شیعی، خلیفه سنی، خام یهودی و یا کشیش ترسائی آنرا بزبان آورند.

آنچه در خاورمیانه روی می دهد پاس نداشتن حق حاکمیت ملت ها و در پناه نبودن جان گروههای کوچک تر (در پیوند با گروه های بزرگ تر) مذهبی و قومی است که سرنوشتی بجز نابودی، ویرانی خانه هایشان، آوارگی و شوم بختی در برابرشان نگشوده اند.

در آنجا نه تنها حقوق و آزادیهای آدمی که حتا جانِ او نیز پیشیزی ارزش ندارد. خاکش نژند، روزگارش شوم و در افق تنها مِغاکِ تیره ای به دیده می آید که همچون مارِ سیاهی دهان به فراخی چنان گشوده تا سیه روزانِ بیشتری را به درونِ کام خویش فرو ببلعد. زمانه نیز زبان از نکوهشِ این پلشتی ها فرو بسته و وجدانِ انسانِ مدرن دیریت که در خوابِ مرگواره^۱ خویش فروخته و شرم از دیارشان رخت بر بسته است.

دولتهای کشورهای آمریکا، اسرائیل، عربستانِ سعودی و ایران بیش از دیگر قدرتهای سیاسی برای خوش رقصی هایشان در جشنِ پتیاره جنگ و مرگ و دیوِ آز و کین در خاورمیانه پاسخگویند.

هیچ یک از آنها در پایانِ جنگ ها برنده نخواهند بود زیرا این جنگ ها را پایانی نیست و همه^۲ آنها تنها بازندگانِ ورشکسته ای بیش نخواهند بود.

از چشمِ کسی پنهان نیست که هزینه های تریلیون دلاری این جنگ ها از دست رنج و سفره های مردمی که هر روز فقیر تر و بی نواتر می شوند، ستانده می شود و بسودِ سازندگان و فروشندگانِ جنگ افزارها در آمریکا، اروپا و روسیه می انجامد.

شورش هایی که گهگاه در کشورهای ایران، عراق و لبنان و ... روی می دهد، شورشهای جوانانِ فرو دست، بیکار و گرسنه ای است که از فسادِ ساختاری رژیمهای سیاسی کشورهاشان و ناتوانیِ آنها در اداره ی اقتصادیِ جامعه و گشایشِ دشواریها و برونرفت از بحرانها به ستوه آمده اند.

همه^۳ این جنبشها از یک گونه اند و بنیادِ یگانه ای دارند و اگر جوانانِ عراق و لبنان خواستارِ "گم شدنِ" رژیمِ تئوکراتیکِ جمهوری اسلامی - شیعی از سرزمینِ خود هستند، جوانانِ ایران نیز به همان سان خواستارِ "گم شدنِ" این رژیمِ اهریمنی از سرزمین خود، ایران هستند.

چندی از شعارهایی که هم در خیزشِ دی ۹۶ و هم در خیزشِ چند روزِ گذشته فریاد می زدند اینها بودند: "توپ، تانک، فشفشه - آخوند باید گم بشه" و "مرگ بر خامنه ای" که نمادِ رژیمِ روحانیونِ شیعی است و نه یک شخص که خود نمادِ مذهبِ در حکومت است و "رژیمِ آخوندی نمی خواهیم، نمی خواهیم". آیا آشکارتر از این می توان خواستِ ملتی را بزبان آورد و جای گمانی برای کسی می ماند؟

هنوز کم نیستند ایرانیانی در نیروهای اپوزیسیون، مست از باده ی ضد امپریالیستی پارینه که نگران شعارهای جوانان خاورمیانه در خواست "گم شدن جمهوری اسلامی" هستند و بر این یاوه پای می فشارند که اینها را آمریکا و اسرائیل برانگیخته اند و اگر جمهوری اسلامی - شیعی از منطقه ی خاورمیانه گم شود آمریکا و اسرائیل جای آن را خواهند گرفت.

در دوران جنگ سرد نیز کسانی از هر دو سو بودند که همین مغلطه و یاوه را آنگاه که جوانان آمریکائی خواستار بیرون آمدن نیروهای آمریکائی از ویتنام بودند، سر می دادند که اگر آمریکا از آنجا بیرون رود روس های کمونیست جای آمریکا را پر خواهند کرد و یا اگر روسها از افغانستان بیرون روند، آمریکائی ها بجایشان می نشینند و از اینرو ادامه حضور آمریکائی ها در ویتنام و روسها در افغانستان را موجه می دانستند.

مغلطه دیگر اینکه گفته می شود که رژیم اسلامی - شیعی به خواست دولتهای عراق و حزب الله لبنان و دولت بشار اسد در این کشورها حضور نظامی و اقتصادی و سیاسی دارند و از اینرو نقش ژاندارمی رژیم جمهوری اسلامی - شیعی در منطقه را موجه میدانند.

جوانان و مردم ایران بسیار هوشیارانه در خیزشهای دی ۹۶ و خیزش کنونی بدرستی شعار می دادند و می دهند که "نه غزه، نه لبنان - جانم فدای ایران" و "فلسطین رو رها کن - فکری به حال ما کن" آنها به نیکی دریافته اند که هزینه های حضور رژیم ولایت در منطقه به بهای فقر و گرسنگی مردم ایران انجامیده است.

بنا بر این خواست "گم شدن جمهوری اسلامی - شیعی" از خاورمیانه نه تنها بدرستی پیوندی بنیادی با خواسته های دیگر این خیزشها (پایان دادن فقر و بیکاری و گرسنگی، برقراری دادگری و بدست آوردن حقوق انسانی) دارد که پیوندی بنیادی با خواست مردم ایران هم دارد. پایان دادن به حکومت های دزد و دروغگو و فاسد و ناتوان از اداره ی کشور که فقر و گرسنگی و تیره بختی را برای جوانان سرزمینهایشان به ارمغان آورده اند. حکومت های خاندانی که تو گوئی همچون اشغالگران بیگانه ای سرزمین های خاورمیانه را اشغال کرده اند و بسود آزمندی خاندانهای خویش رفتار می کنند همچون رژیم ولایت امام شیعه در ایران.

جوانان خاورمیانه بدرستی آرامش و دادگری و رفاه و امروزی خوش

نگون و فردائی بری از بیم و پر امید آرزو می کنند.

آنها خاورمیانه ای بدون جنگ و آشوب می خواهند که همه اقوام و مذاهب، جانشان در پناه باشد و با شادمانی و آشتی در کنار هم بزیزند.

آنها خاورمیانه ای می خواهند که در آنجا کشورهايشان هم ارزش دیگر کشورهای پایداری جهان از "حق حاکمیت ملی" برخوردار باشند و هیچ قدرت سیاسی و نظامی نتواند کشورهايشان را نابود کند.

ما باید بکوشیم که همه توش و توان خود را بکار گیریم و جنبشی جهانی و بویژه خاورمیانه ای را بسیج کنیم و نیروهایمان را بسود آشتی همگانی کشورهای منطقه، حق حاکمیت ملی کشورها و پاس داشتن آن از سوی همگان و پشتیبانی از هویت های قومی، مذهبی و فرهنگی (هر اندازه کوچک) مردمان آن و جان پناهی آنها از نو بیارائیم.

ساختارهای اقتدار سیاسی تئوکراتیک، ایدئولوژیک - توتالیتر، خودکامگی اتوریتر و ایلی - قومی و خاندانی - موروئی و یک بار برای همیشه (مادام العمری) تا کنون ساختارهای پوسیده، فسادانگیز و ناتوان از اداره ی جامعه بسود خوشبختی مردمان کشورهايشان بوده اند و پس از این نیز جز سیه روزی و ویرانی و جنگ ها و آوارگی ها چیز دیگری به بار نخواهند آورد.

ما به ساختارهای سیاسی و حقوقی شهروند پایه ی دموکراتیک، لائیک و مدرن نیاز داریم تا هر کشوری در خود، همبستگی ملی خویش را بازیابد و تنومندتر و پایدارتر از همیشه بشکوفد. کشورهایی باشیم که نه دین ها را به سیاست آلوده کنیم و نه سیاست ها را به دین بیالائیم و به آزمون تلخ و جانکاهی که چهار دهه است از سر گذرانده ایم، این آموزه گران را بدست آورده ایم که از آمیزش دین و سیاست، تنها اهریمن زاده می شود. و در بوته چنین آمیغی (دین و سیاست) جز کجاست به بار نمی نشیند.

ما همه وجدانهای شیفته و بیدار، همه دانایان خردورز و روشن اندیش جهان و بویژه خاورمیانه را به یاری، همدلی و همدانستانی فرامی خوانیم تا قدرتهای سیاسی کشورهايمان را به بستن پیمانی ناگزیر کنیم که برای همیشه و بگونه ای استوار و پایدار از جنگ ها دوری بجویند و حق حاکمیت ملت ها را در قلمرو سرزمین هايشان پاس بدارند و از آزادی وجدانی شهروندان خود پشتیبانی کنند.

ما می توانیم از تاریخِ نزدیک به چهار سده ی پیشِ مردمانِ اروپا پس از جنگهای سی ساله بیاموزیم و پیمانِ وستفالی را دوباره بازخوانی کنیم. در این جنگ ها که پس از جنبش رفورماسیون مذهبی در ۱۶۱۸ ترسائی میانِ برخی قدرت های سیاسیِ آنروزِ اروپا درگرفت و سی سال بدرازا کشید نزدیک به ۸ میلیون نفر نظامی و شهری (غیرنظامی) از جمعیتِ اروپا یا کشته و یا ناپدید شدند. تنها در خاکِ آلمان ۵ میلیون نفر در خونِ خود غلتیدند و اگر چه جلوه ی بیرونی آن، جنگِ مذهبی میانِ کاتولیک ها و پروتستان ها می نمود ولیک همانگونه که در باره ی جنگ های خاورمیانه گفته شد، درونمایهٔ این جنگها نیز بر سرِ منابع مادی و گسترشِ سرزمین بسودِ نیروهای سیاسیِ درگیر جنگ بود. در این دوره ی سی ساله جان و مالِ گروه مذهبیِ کوچک تر (کمینه) در سرزمین های گروه مذهبیِ بزرگ تر (بیشینه)، یا اینکه پروتستانها در سرزمینهای کاتولیک و کاتولیکها در سرزمینهای پروتستان، هیچ پناه و پشتیبانی نداشت و شکنجه و کشتارِ و آوارگی آنها آشکارا و به گستردگی روی می داد که داستانهای شرم آورِ آن سالها تا امروز در یادِ مردم اروپا بجای مانده است.

در چند سالِ پایانیِ جنگ و در آستانهٔ پیمانِ وستفالی در آلمان، برای قدرت های درگیرِ جنگ آشکار شده بود که این جنگها هیچ برنده ای نخواهد داشت و خسته و فرسوده و بازنده و ورشکسته از جنگها، در جستجوی راه برونرفتی از آن با هم به گفت و گو نشستند که در فرجامِ پایانیِ آن بستنِ پیمانی دارای دو ماده شد که بنامِ پیمان وستفالی از آن یاد می کنند.

پیمانِ وستفالی همچنین نخستین خشت پایه ی نظمِ نوین جهانی شد که دو بار، باز هم از سوی قدرتهای سیاسی و نظامی در اروپا پس از سه سده با دو جنگِ جهانی گزند و آسیب دید و در برابرِ تهدید به نابودی قرار گرفت. با اینهمه اگر تا امروز سخن از نظمِ نوینِ جهانی رانده می شود، بایستی سرآغازش را همان پیمانِ ۱۶۴۸ وستفالی دانست.

مادهٔ نخست این پیمان پاس داشتنِ حقِ حاکمیتِ ملیِ دولتها بر سرزمینهای است که در قلمرو آنهاست و مادهٔ دیگر آن جان پناهی و پشتیبانی از حقوق و آزادیِ وجدانی گروه های کمینه ی مذهبی است.

مادهٔ دوم در پیمانِ وستفالی که درونمایه اش مداراگریِ مذهبی است، خود، نخستین جوانه ی آزادیهای وجدانی است که ۲۵۷ سال پس از

وستفالی و در آغاز سده ی بیستم، ۱۹۰۵ در قانون اساسی فرانسه زیر بنیان (اصل) لائیسته و یکی از دو رویکرد آن در کنار رویکرد دیگر آن، جدائی نهاد دین و نهاد سیاست و در پیوند تنگاتنگ با آن گنجانده می شود.

درهای دوزخی را که مردم شیعه (و نه یهودیان تازه مسلمان که شمار اندکی بودند) و بیشترین نیروهای سیاسی ایران در بهمن ۵۷ و فرودین ۵۸ با پذیرش خمینی به رهبری و پشتیبانی از او در بنیادگذاری رژیم تئوکراتیک شیعی هم بر روی نسلهای آینده ی خویش و هم نسلهای آینده ی خاورمیانه گشودند، بایستی بدست همین نسلها برای همیشه بسته شود که اگر چنین نشود، خاورمیانه هرگز روی آشتی و آرامش و شکوفائی نخواهد دید.

آریو مانیا

استکهلم – ۲۱ نوامبر ۲۰۱۹